درباره ادمان آیوازیان، هنرمند نقاش و معمار

این همان انفجار است

زهرا راد

اِدمان که دوستان قدیمی‌ترش اِدیک صدا می‌کنند، این روزها به تهران آمده است. سال‌هایی که از زادگاهش دور بوده حالا دارد به مرز ۴۰ سال می‌رسد. با مهربانی لبخند می‌زند، سری تکان می‌دهد، آرام می‌گوید: نمی‌دانم اِدیک کجاست. ادیک متعلق به گذشته من است. اِدمان از نمایشگاه‌های نیویورک و قراردادها برای شرکت‌های معماری شروع شد. تا مدت‌ها به‌جای اسم ادمان، فقط حرف بزرگ انگلیسی E را می‌گذاشتم. کم‌کم نام فامیل را اضافه کردم و بعد دیدم راحت‌تر است؛ هرچه خلاصه‌تر بهتر! تا به ادمان رسیدم. ولی اصل موضوع این است که اگر وقت باشد، باید اِدمان را به‌کار بکشم. همیشه مجبور بودم کارم را از کاری که درآمدی برای خانواده‌ام داشته، جدا کنم. نقاشی را شاید برای رضایت و خواسته‌هایی که به‌طور جدی از ته قلبم بوده انتخاب کردم. پنج سال است که دفتر و شرکت شناخته‌شده طراحی معماری‌اش را لندن تعطیل کرده است و تنها به دغدغه‌اش می‌رسد؛ نقاشی و دیگر هیچ! «سعی کردم معماری را کنار بگذارم، هرچند سر و کله زدن با معمار و بنا و کار با ملات و گچ شیرین است. ولی همه چیز صد درصد به دست نمی‌آید. حالا معماری در گرو دخالت تکنولوژی و کسان دیگری است که سهیم هستند. به‌دنبال نقاشی می‌روم، به‌سبب وقت، فضا، تماس مردمی بیشتر. وقتی ویلا، مدرسه و مسجدی را طراحی می‌کنم در معماری بیشتر از مردم سهم می‌برم، ولی می‌خواهم سهم خودم را بدهم. از نوجوانی و جوانی‌اش که بپرسی صریح و بی‌مقدمه می‌گوید: زندگی شخصی‌ام شفاف نیست.همیشه گرفتاری بوده؛ من و دوستانم مجبور بودیم برای بقای زندگی، تابلونویسی بکنیم؛ کارهای تبلیغاتی هم کنیم. مساله این بود که وقت همیشه کم بود اما زمانی به فکر شروع نقاشی افتادم که نقاشانی از شاگردان کمال‌الملک بزرگ‌تر از ما بودند؛ زنده‌یاد حیدریان، اولیا و دیگرانی که مرا به‌عنوان نوجوانی نصیحت می‌کردند که به راه نقاشی نروم چرا که راه ساده‌ای نیست. آن زمان آقای اولیا به من گفت نقاشی را ول کن، همه‌اش گرفتاری است. او تنگی‌های آن زمان را برایم توصیف می‌کرد. حالا اما زمان زیادی از آن روزها می‌گذرد و همین گذر روزگار، مسائل را حل کرده است.

نقاشی‌های ادمان روایتی از گذشته و خاطرات اوست. این هنرمند ایرانی، با ظرافتی انحصاری با نگاهی مردم‌شناسانه، زیبایی‌های ایران را در ذهن و ضمیر مخاطبش تداعی می‌کند.

کارهایش دو دسته‌اند؛ همان گونه که خود می‌گوید یکی دفترچه خاطراتش است، همان «نقش خاطره»، که نقاشی از طبیعت، شهرها و دهات ایران است، اما روی دیگر کارهای ادمان حکایت دیگرتری هم دارد. او به آنها که تجلی نور دارند، می‌گوید «رباعیات». «اینها کار خودم است. یعنی نوعی از نقاشی باعث رضایتمندی‌ام است. همیشه سعی کردم هر زبانی که حرف می‌زنم - لااقل منظورم نقاشی است - تکنیک و فرهنگ لغات آن را حفظ کنم. به دنبال نقاشی بودم که دلم می‌خواست. این تمام سیر حرفه‌ای کار من است.»

ادمان ۱۶ساله بود که جایزه نخست مسابقه بین‌المللی نقاشان جوان تهران را دریافت کرد. ۹ سال بعد به جایزه نقاشان ایرانی، جایزه فرهنگ و هنر بی‌ینال تهران رسید و در پی آن برای شرکت در بی‌ینال ونیز انتخاب شد. حالا که شش دهه از آن روزها می‌گذرد، با یقینی از سر تجربه و جهان‌بینی ویژه خود می‌گوید: کارهای جوانان ایرانی مرا از بازگشتم پس از ۳۷ سال به ایران، مطمئن، خوشحال و امیدوار می‌کند زیرا در کار آنها امید، حقیقت و نزدیکی به انسانیت وجود دارد.

در مقایسه با ۶۰ سال گذشته، نقاشان جوان امروز ایران شهامت زیادی دارند. این نسل پایه‌گذار حقیقی زندگی آتی است. ادمان آیوازیان نقاشی را در آکادمی هنرهای زیبای رم و معماری را در انگلستان فراگرفته است. تعدادی از کتیبه‌های خط ثلث کوفی و کاشیکاری‌های او در مساجد عربستان، کویت و عمان تاثیرگرفته از نقاشی اسلامی و ایرانی است. پروژه‌های معماری همچون کالج توماسیان در تهران و تعدادی خانه و آپارتمان خصوصی، طراحی داخلی مسجد فرودگاه ریاض، نقاشی دیواری سالن انتظار فرودگاه جده، نقاشی دیواری برای موزه ملی عربستان، طراحی موزاییک برای مسجدجامع عمان و... را در کارنامه حرفه‌ای خود دارد. اما خودش می‌گوید: «کارهای معماری من شاید فقط به‌خاطر مادیات بود. با این حال این کار را فقط به‌خاطر حقوقش نمی‌خواستم. می‌خواستم خطی که می‌کشم تمیز باشد و هرچه که حقیقی است و داشته‌هایم را وسط بگذارم و نخواستم کار را به آسانی و ارزانی تحویل دهم. در کارهای معماری و تزیینی، سوژه، مرا خودکار به‌سمت خود می‌کشیده و از دستم خارج بودند.» «زندگی و طفولیتم در ایران بوده و فاصله گرفتن بی‌انصافی است. من هنوز به دنبال گفت‌وگویی از ته قلبم هستم و دارم راه پیدا می‌کنم. هنوز فکر می‌کنم بعد از این همه سال باز هم وسیله‌ای برای تماس بیشتر با مردم وجود دارد. انسان در خانه و وطن خود دلبستگی و حقوق زیادی دارد. به تغییر خیابان‌ها و درختان نگاه می‌کند. تمام این سال‌ها بسیار دلتنگ ایران بودم و دلیل این غیبت طولانی کار و گرفتاری زندگی در خارج بود وگرنه برای من فرقی نمی‌کرد. کار وقت را از انسان می‌گیرد.

کم‌کم می‌بیند بچه‌ها به زبان دیگر حرف می‌زنند و اجباراً تماس‌ها و گرفتاری کاری و انتقالات به زبان خارجی می‌شود. در تمام این سال‌ها هر ایرانی که به لندن می‌آمد، نور کوچکی برایم بود. مدام به دنبال برقراری تماس با شاعران و نقاشانی بودم که از ایران به انگلستان می‌آمدند. اما به‌دلیل گرفتاری کاری، آزادی زیادی نداشتم.کارهای فیگوراتیو مانند خاطره‌ای است که برای مردم بازگو می‌کنم. محصول آن خاطرات کارهای مدرن و آبستره من است که از ۱۹۶۰ تاکنون مشغول آن بودم، ولی هیچ‌گاه از کارهای فیگوراتیو و طرح زدن دست نکشیدم زیرا حس می‌کنم آنها پایه و مایه هنر آبستره هستند.»

او تاکید دارد که همیشه از نقاشی‌های تصادفی که رنگ‌بندی‌های تصادفی دارند، پرهیز کرده و از آن فاصله گرفته است. «می‌خواهم نقاشی‌ام، تحت کنترل خودم باشد. کارهای باشهامت جوانان هم به من آموزش می‌دهد و از دیدن‌شان سیر نمی‌شوم.» تاثیرش را از کارهای آبستره گرفته تا سبک و سیاق کمال‌الملک و نقاشان روس که در زمان قاجار به ایران آمدند کتمان نمی‌کند اما تصریح دارد، آنچه هست، اصل نقاشی ایران است.

به‌همین دلیل نام ۲۰ تابلو تازه‌اش را هم «رباعیات» گذاشته است و می‌خواهد مجموعه آثارش را، برای نخستین‌بار، پس از حدود چهار دهه، از ۲۳ مهرماه جاری در خانه هنر به تماشا بگذارد. «این کارها برای من رباعی‌هایی هستند که به مردم تعلق دارند. فاصله از کشورت باعث می‌شود دوبیتی‌هایی که می‌خوانی یادگاری از تمام چیزهایت شود. می‌خواستم آن را با چیزهایی که از ادبیات و رفتار مردم اثرش بر من مانده تقسیم کنم. در وجودم و قلبم خواستم که از زندان بیرون‌شان بیاورم. همیشه سعی در ساده بودن کارم داشتم. هیچ وقت چیزهای اضافه را در کارم جا ندادم.» «رباعیات» ادمان رنگ‌هایی روشن و تازه دارند. خودش می‌گوید «تجلی نور». «در رباعیات هم به روایت غمگینی برمی‌خورم، اما من در نقاشی تلاش کردم از فضای اندوه و غم بیرون بیایم و به نور و شادی برسم.

بوم‌های سفید را برگزیدم که خالص باشند. رنگ‌ها شادی‌دهنده باشند. باید نور را در قلب هر کس به تجلی درآورد. پایان هر رباعی هم پرسشی است. فرقی نمی‌کند شاعر قدیمی باشد یا امروزی...» این هنرمند ماندگار در تاریخ هنرهای تجسمی ایران، جریان هنر جوان امروز ایران را رنسانسی می‌داند که دیگر نمی‌ایستد زیرا در همه جوانب رخنه کرده است. «سلیقه رنگ‌ها رشد کرده است. مدرنیسم در فروشگاه‌ها، لباس و همه اجزای زندگی مردم وارد شده است. هنر، فقط نقاشی کشیدن و گذاشتن در خانه نیست. در گذشته حتی یک جعبه گز باسلیقه وجود نداشت. اما جوان امروز هنر را به داخل مردم برده است. باید دانست که این رنسانس به موقع رخ داده است.» او تمایزی فاحش میان جوان نقاش ایرانی و خارجی قائل است. «کارهای جوانان خارجی مانند کارهای کنکوری مدرسه است. گویا صرفاً جهت تحویل دادن کار آکادمیک است. با اینکه کارشان آبستره است، اما اصالت باطنی ندارند زیرا همه در یک خط می‌روند. به‌نوعی تکرار کاری که پیشتر روتکو و دیگران کردند. اما کار هنرمند جوان ایرانی این‌طور نیست. کارهای تلفیقی نقاشی ایرانی را نمی‌توان انکار کرد. ممکن است شیوه من نباشند، ولی احترام می‌گذارم. این همان انفجار است.

دوست دارم بیشتر به جوانان تکیه کنم. شاید جوان ایرانی را به نام و نشانش نشناسم اما خروجی‌شان را می‌شناسم و همین مرا امیدوارتر می‌کند.» در گذشته ضیاپور، جوادی‌پور، وزیری‌مقدم و... بودند. در آن زمان کسی نمایشگاه نقاشی را نمی‌شناخت. شاید کسی جایی برای خود کلاسی برقرار می‌کرد و شاگردانی داشت. نخستین‌بار سر نبش خیابان بهار آقایان ویشکایی و جوادی‌پور نمایشگاه برگزار کردند. غیر از انجمن شوروی و امریکا که برای خود کار می‌کردند جای دیگری نبود. بعدها باشگاه مهرگان تاسیس شد. ادمان آن روز سه‌پایه‌اش را برمی‌دارد و نمایشگاه آنها را نقاشی می‌کند.

جوان آن سال‌ها که حالا در آستانه ۸۰سالگی است تاکید دارد، فراموش کردن بزرگانی چون ضیاپور و مارکو و دیگران ناحقی است. اینها ماهیت هنر ایرانی را حفظ کردند. هیچ کس تنها نیست. دیگران برای ما پله‌هایی گذاشتند. اگر پله‌ها را با هم جمع کنیم به‌جایی نمی‌رسیم. نقاشانی که حرفی زدند، کاری و حرکتی کردند، کسانی‌اند که همه این پله‌ها را رفته و خود را جدا کردند و توانستند از خود حرفی بزنند که ماندگار و تاثیرگذار باشند.

خاطرات ادمان با مارکو گریگوریان شنیدن هم دارد. به‌یاد می‌آورد روزی را که به‌خاطر نقاشی از مکانی در محلی قدیمی، از فاصله چند صدمتری کتک هم خورده است... «اما اکنون رشد و فهم هنری جوانان بسیار بالاست. دوره ما در مقابل این دوره با این همه هنرجو چیزی نبود. اما رابطه با جهان و دسترسی‌های به واسطه تکنولوژی و پیشرفت امکانات در این روزگار سبب رشد شده است.» ادمان آیوازیان تنها هنرمند ایرانی است که به عضویت انجمن سلطنتی نقاشان رنگ و روغن انگلستان پذیرفته شده است.

این هنرمند ایرانی و پرکار همه این سال‌ها را هم از زادگاهش- ایران - دور نمانده هر چند سالی آمده، با زنده‌یاد برادرش راهی روستاها و شهرهای کویری ایران شده، مقوا، قلم‌مو و جعبه‌های آبرنگ را در کوله‌اش جای داده و حاصل کارش صدها تصویر از بازار و طبیعت و کویر و امامزاده‌های دور و نزدیک به شهرها و روستاهای ایران است. همان‌ها که خود «نقش خاطره» می‌خواندشان. او پنج سالی که از معماری و طراحی جدا شده و فقط نقاشی می‌کشد، می‌خواهد سر و سامانی به آثارش بدهد. خودش می‌گوید می‌خواهم ببینم چه کرده‌ام. فرزندانم بدانند پدرشان چه کرده است... با همه اینها ادمان، آرام اما دلتنگ است. «دوست داشتم هیچ وقت از ایران نمی‌رفتم. حدود ۴۰ سال پیش به دلیل دعوت کاری به ایتالیا و سپس انگلیس رفتم. شکایتی ندارم. مدرسه و هتل طراحی می‌کردم. اما هیچ وقت قانع نبودم. فکر می‌کردم در ایتالیا و انگلیس می‌توانم نتیجه بیشتری بگیرم، ولی هرچه بیشتر ماندم، غرق شدم. کاش همین‌جا - در ایران- خانه گلی طراحی می‌کردم...»

نکته

دوست داشتم هیچ وقت از ایران نمی‌رفتم. حدود ۴۰ سال پیش به دلیل دعوت کاری به ایتالیا و سپس انگلیس رفتم. شکایتی ندارم. مدرسه و هتل طراحی می‌کردم. اما هیچ وقت قانع نبودم. فکر می‌کردم در ایتالیا و انگلیس می‌توانم نتیجه بیشتری بگیرم، ولی هرچه بیشتر ماندم، غرق شدم. کاش همین‌جا - در ایران- خانه گلی طراحی می‌کردم.
زندگی شخصی‌ام شفاف نیست.
همیشه گرفتاری بوده؛ من و دوستانم مجبور بودیم برای بقای زندگی، تابلونویسی بکنیم؛ کارهای تبلیغاتی هم کنیم.

عکس: زهرا راد

معرفی هنرمند

- ادمان آیوازیان؛ هنرمند نقاش و معمار؛ متولد سال ۱۳۱۰ تهران
- تحصیلات دوره متوسطه در دبیرستان تمدن؛ تحصیلات معماری در انگلستان و نقاشی در آکادمی هنرهای زیبای رم
- طراحی و نظارت هتل گاجره و دبیرستان توماسیان تهران؛ طراحی و اجرای کتیبه‌های خط ثلث کوفی و کاشی‌کاری‌های مساجد عربستان سعودی، کویت و عمان تاثیرگرفته از نقاشی اسلامی و ایرانی
- حضور در نمایشگاه‌ها و مسابقه‌های بین‌المللی، از آن جمله می‌توان مسابقه بین‌المللی جوانان (سال ۱۳۲۷)، نمایشگاه گروهی هنر معاصر در باشگاه مهرگان (سال ۱۳۳۳)، نمایشگاه گروهی بی‌ینال تهران (سال ۱۳۳۶)، نمایشگاه انفرادی انجمن ایران و امریکا (سال ۱۳۴۱)، نمایشگاه انفرادی سالن گیلدهال لندن (سال ۱۳۴۵)، نمایشگاه انفرادی ایروان ارمنستان(سال ۱۳۶۶)، نمایشگاه گروهی انجمن هنرمندان امریکایی و ارمنی بوستون (سال ۱۳۷۲) و نمایشگاه گروهی هلینگ سنتر لندن (سال ۱۳۷۷) را نام برد. در سال ۱۳۷۷ ش (۱۹۹۸)
- برنده جایزه وینزور نقاشان رنگ و روغن انگلستان؛ شرکت در بیش از ۳۰ نمایشگاه انفرادی و گروهی در سراسر دنیا.
- برخی از آثار او در موزه‌ها و مجموعه‌های سنت لازار ونیز- ایتالیا، موزه آرام خاچاطوریان ایروان، شرکت نفت تهران، موزه ملی و موزه هنرهای معاصر تهران، موزه ملی ریاض، موزه ملی تاریخی عبدالعزیز عربستان سعودی، مساجد، کلیساها و...

پشت بوم

حسین عبدالهاشم‌پور

آفت‌های پس از پول در جامعه تجسمی

اخلاق در خانواده

قصد کرده بودم در این شماره مطلبی در ستایش موقعیت امروز جامعه تجسمی بنویسم؛ دوره‌ای ۱۲-۱۰ ساله که به گمانم سنگ بنای دورانی تعیین‌کننده در افق تجسمی ایران به‌شمار می‌آید که در تمام ۶۰ سال گذشته که نقاشی نوین ایران پا به عرصه وجود گذاشت مسبوق به سابقه نیست. حتی اتودهایی هم زدم و تیترش را هم انتخاب کردم: «استقلال جامعه تجسمی ایران».

اما در طول هفته گذشته میان گالری‌گردی‌ها آنقدر درددل‌های مشابه هم شنیدم که مجاب شدم انتشار آن یادداشت را به تاخیر اندازم و قول‌هایی را برایتان نقل کنم که خبر هشداردهنده از یک «آفت» می‌دهند؛ آفتی که در همه تاریخ از پس پول روییده است. برای نوشتن تردید بسیار داشتم، حتی فکر می‌کردم چون تا به حال کمتر پیش آمده روزنامه و روزنامه‌نگاری مطالبی از این دست در حوزه هنرهای تجسمی منتشر کند باید از خیر آن گذشت. معمولاً بحث‌هایی از این دست در فوتبال و سینما... تیتر شده و جامعه تجسمی گویی از این دست حوادث مبرا بوده است.

اما وقتی برای پیگیری موضوع و یافتن مصداق‌های بیشتر دوره افتادم قدیمی‌ها را ببینم، دیدم این غصه، قصه‌ها و هر کسی گزیدگی‌ها به یادگار دارد. یادم آمد تلنگر نخست بازشناسی این درد ظهر چهارشنبه پنجم اسفند سال پیش در نشست اقتصاد هنر در حاشیه سومین هفت نگاه در سالن VIP گالری پردیس پارک ملت زده شد؛ آنجا که یکی از مدیران گالری‌ها به تفصیل از بی‌اخلاقی دو هنرمند طراز اول ایرانی در حضور رسانه‌ها سخن گفت و با اعلام نام آنها و بلایی که بر سر گالری او آوردند آینده این روند را خطرناک و محتوم به سقوط دانست.

طبیعی بود رسانه‌ها نامی از دو هنرمند مزبور نبرند و در یکی دو سر خط به ذکر گلایه این بانوی گالری‌دار از برخی هنرمندان بسنده کنند. اما شمار رفتارهای آنچنانی به همان دو هنرمند بسنده نبود و بسنده نماند بلکه این روزها شمارشان رو به تزاید نیز هست. نقل‌قول‌های ذیل، نقل این روزهای جامعه تجسمی است که لابد شما هم از آن نمونه سراغ‌هایی دارید.

۱- بیش از یک سال بود تکفروشی آثارش را انجام می‌دادم.

جسته گریخته می‌شنیدم غیر از گالری من به دیگران هم کار برای فروش می‌دهد. کمی دلخور می‌شدم اما ما قراردادی نداشتیم. او بسیار جوان است و زندگی هر روز پرخرج‌تر لذا مسالمت‌آمیز این تکفروشی که رونق خوبی هم داشت ادامه یافت. یکی دو باری درباره مضرات این تکفروشی به او هشدار دادم و از او خواستم در هر گالری که دوست دارد حداقل هر دو سال یک بار نمایشگاهی بگذارد. اما او این روند را می‌پسندید تا اینکه زمستان پارسال وقتی یکی از دوستانش اینجا نمایشگاه داشت خودش آمد و پیشنهاد داد برای بهار برایش وقت نمایشگاه بگذارم. خوشحال شدم. بهترین زمان بهار گالری را به او اختصاص دادم. قرارداد بستیم و قول دادم برایش سنگ تمام بگذارم. اوایل سال آمد و گفت نتوانسته آن‌طور که دلش می‌خواسته کار کند. آثاری که خلق کرده باب میلش برای نمایشگاه انفرادی‌اش نیست و خواست نمایشگاهش را تا پاییز عقب بیندازد. دلخور شدم و اعتراض کردم که بهترین روزهای بهار گالری خالی می‌ماند. تازه برنامه‌ها را بسته‌ام و جای خالی برای پاییز ندارم. علاوه بر همه اینها به همه خریداران از خیلی قبل‌ترها وعده این نمایشگاه را داده‌ام و برای اعتبارم درست نیست نمایشگاه کنسل شود. اما خب وقتی نقاش هیچ نقاشی‌ای برای نمایش دادن نداشته باشد چه می‌توان کرد؟ با برخی هنرمندان تماس گرفتم. آنها هم لطف کردند و یکی دو روز چند برنامه جابه‌جا شد تا جای خالی برای نمایشگاه ایشان حوالی آبان باز شد.

هنرمند نقاش قول موکد داد و رفت. من و گالری‌ام هم به تعطیلات تابستانی رفتیم. حین تعطیلات از مدیر داخلی گالری خواستم از ایشان پیگیر نمایشگاه باشد. از تعطیلات که بازگشتم، آخرین روزهای شهریور بود. سراغش را گرفتم. آمد و گفت حالا مدیر برنامه دارد و مدیر برنامه‌اش تشخیص داده او باید در جای دیگری نمایشگاه بگذارد و رفت!

۲- توی فروش‌های داخلی اسمش حسابی سر و صدا کرده بود. نقاشی‌هایش به نوعی تزیین گرایش داشت که چون قیمت‌های معقولی داشتند و نقاش هم تخفیف می‌داد بازارش گرفته بود. گفت از گالری من بسیار خوشش آمده و دلش می‌خواهد هر چه زودتر در اینجا نمایشگاه بگذارد. از حسن اتفاق یکی از نمایشگاه‌های تابستانی‌ام لغو شده بود و در همان لحظه تاریخ مزبور را پیشنهاد دادم و او هم مشتاقانه پذیرفت.

او برای تاکید گفت بسیار پرکار است و کار فراوان دارد لذا همین امروز هم آماده است نمایشگاه بگذارد چه رسد به دو ماه بعد. تنظیم قرارداد اندکی طول کشید و سه هفته مانده به زمان نمایشگاه از او خواستم برای امضا به گالری بیاید. او آمد و مفاد قرارداد را تایید کرد و تنها گفت اگر ممکن است روز اختتامیه نمایشگاه را یک روز به عقب بیندازیم. گفتم اصلاً ایرادی ندارد اما چرا باید یک روز را از دست بدهد؟ گفت چون روز اختتامیه این نمایشگاه روز افتتاح نمایشگاه انفرادی بعدی‌اش در فلان گالری است.

هاج و واج مانده بودم. باورم نمی‌شد. حیرت‌زده از او دو سه بار پرسیدم دو نمایشگاه انفرادی پشت سر هم؟ او هم حق به جانب می‌گفت مگه چی میشه. وقتی فهمیدم سال پیش از آن گالری وقت گرفته است عصبانی‌تر شدم و دلیل این رفتارش را جویا شدم. او خونسرد گفت دنیای حرفه‌ای این حرف‌ها را ندارد.

تازه نمایشگاه شما قبل از نمایشگاه آن یکی گالری است و اگر قرار به ضرری باشد متوجه آن دومی خواهد شد. قرارداد را پاره کردم و گفتم نمایشگاه برگزار نمی‌کنم چون او سال قبل این زمان را با همکار من تعهد کرده است!

۳- نام بزرگ او و تلاش‌های من سبب شد دوسوم کارهای نمایشگاه به فروش رود. روز تسویه حساب او با من از ایده جدیدش برای نقاشی گفت و من اعلام آمادگی کردم سال بعد هم این روزهای خوب را در گالری تکرار کنیم او هم مشتاقانه پذیرفت. بعد آن روز، یکی دو بار به منزلش رفتم. یکی دو بار او برای دیدن نمایشگاه برخی دوستانش به گالری آمد و اول سال که برای تبریک عید به دیدار استاد رفتم از شوقم برای نمایشگاه مجدد او در گالری‌ام گفتم. او گویی آلزایمر گرفته باشد از چنین قول و وعده‌ای اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت با فلان گالری قرارداد بسته‌ام. حال پریشانم را که دید، گفت خب اگر قرارمان برای نمایشگاه قطعی شده بود چرا همان روز قرادادِ نبستیم؟ من اما رویم نشد بگویم حرف استاد برای من بیشتر از هر قراردادی سند است. او حالم را که دید توضیح داد فلان همکارم که شب عید به دیدارش رفته از دیدن آثار جدید استاد چنان هیجان‌زده شده و به شوق آمده که گفته اگر این آثار را در گالری‌اش به تماشا بگذارد همه‌اش به فروش می‌رسد و استاد مجبور شده است قولش را بدهد و او همان لحظه قرارداد از کیف بیرون آورده و امضای استاد را گرفته است. ظاهراً حالم خیلی بد بود که استاد ادامه داد حالا اگر تو هم قول می‌دهی همه کارها را بفروشی من با آن گالری صحبت می‌کنم تا به صورت مشترک نمایشگاه مرا برگزار کنید. خیر نمایشگاه را خوردم و استاد را با وجدانش تنها گذاشتم.

۴- اول وقت افتتاحیه خودم را رساندم گالری. با استاد و مدیر گالری سلام و علیک نکرده گفتم «اون تابلو رو می‌خوام» که دیدم لیبل قرمز خورده است. انگار سطل آب سرد ریخته باشند روی سرم. گفتم «استاد مگه نگفتم این اثر رو برای من نگه دار» استاد که تازه یادش آمده بود گفت دیروز چیدمان داشتیم یکی از همکاران‌شان آمد و خرید. تو اگه می‌خواستی چرا همان روز توی منزل نخریدی؟ سرش را به گوشم نزدیک کرد و گفت درصد گالری هم نمی‌دادی. عصبانی بودم کارد می‌زدی خونم درنمی‌آمد. گفتم استاد من به شما گفته بودم تا به حال چندین بار به این گالری آمدم اما خرید نکرده بودم دلم می‌خواست به بهانه خرید تابلوی شما یه حالی هم به گالری بدهم اما شما در حق من بد کاری کردید ها.

استاد که دید حسابی آب و روغن قاطی کرده‌ام سرش را بیشتر به گوشم نزدیک کرد و گفت قول میدم یکی عین خود این برات بکشم. فقط تو قول بده تو بازار داخلی عرضه‌اش نکنی. یکی عین خود این!

۵- شنیده بودم بعد از حراجی‌ها عوض شده. باورم نمی‌شد تا اینکه آن روز دیدمش. انگار نه انگار تا همین چند ماه پیش ماهی نبود که سراغی از من نگیرد، به اصرار از من دعوت می‌کرد تا به آتلیه‌اش سری بزنم و نظرم را درباره آثار جدیدش بدهم. اما آن روز جواب سلامم را به سنگینی داد. سراغی از او نگرفتم. سراغی هم از من نگرفت اما خیلی زود از برخی همکاران شنیدم که گفته است من و دیگر مجموعه‌داران آن ۳۰ سال پیش که نقاشی قیمتی نداشت چه کارها از او خریدیم که الان حکم طلا را دارد لذا هیچ وقت ما را نمی‌بخشد!